

اشاره ای به کرامات امام حسن مجتبی (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



طلیعه سخن

درنیمه رمضان سال دوم یا سوم (1) هجری ستاره ای دیگر در آسمان امامت و ولایت بدرخشید و با نور خود جهان را منور ساخت . پس از تولد، حضرت فاطمه علیها السلام او را برای نام گذاری خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آورد، آن حضرت فرمود: من در نام گذاری او بر رسول خدا پیشی نمی گیرم.

پس او را به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند، ایشان فرمودند: من در نام گذاری او برخداوند عزوجل پیشی نمی گیرم . در این هنگام خداوند به جبرئیل فرمود: محمد صلی الله علیه و آله صاحب فرزندی شده، فرود آی و به او سلام برسان و تبریک بگو و بگو که علی علیه السلام نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی علیه السلام است، پس نام فرزند هارون را بر او بگذار.

جبرئیل فرود آمد و پس از ابلاغ سلام و تبریک، عرض کرد: خداوند به تو امر کرده که نام فرزند هارون را بر او بگذاری . حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: نام او چه بوده است؟ عرض کرد: «شبر» . حضرت فرمود: زبان ما عربی است . جبرئیل عرض کرد: پس نام او را «حسن» بگذار، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین کرد. (2) کنیه ایشان ابو محمد» است و برخی از القابشان عبارتند از: «سید، مجتبی، سبط، الامین، الحجة، البر، التقی، الزکی و الزاهد». (3)

ایشان هفت سال و اندی از دوران کودکی خویش را در دامن شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله سپری کردند و پس از آن 30 سال یآوری صدیق برای پدر گرامی خویش بودند و پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام 10 سال عهده دار امامت شیعیان گردیدند .

سرانجام معاویه - لعنة الله علیه - با فریفتن «جعده» ، همسر آن حضرت و اعطای صد هزار درهم و وعده ازدواج با فرزند خود یزید، امام علیه السلام را مسموم ساخت وایشان پس از 40 روز بیماری در آخر صفر سال 50 هجری مظلومانه به شهادت رسیدند. (4)

دوران امامت آن حضرت با دوران خلافت یکی از پلیدترین و در عین حال زیرک ترین خلفای بنی امیه مقارن بود .

معاویة بن ابی سفیان که بازور و نیرنگ حاکمیت خود را تثبیت کرده بود، برای توسعه و بسط حکومت خود از هیچ اقدامی فروگذاری نمی کرد، و از آنجا که خاندان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنان را مانع اصلی بر سر راه خود می دید، به روشهای گوناگون به خشونت و ظلم و جنایت نسبت به آنان اقدام می کرد. ابن ابی الحدید از علمای اهل سنت می نویسد: شیعیان در هرجا که بودند به قتل می رسیدند، بنی امیه دستها و پاهای اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند می بریدند و هرکس که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود زندانی می شد و اموالش به غارت می رفت و خانه اش ویران می شد. (5)

ابن جریر طبری از مورخین اهل سنت از قول ابوسوار عدوی می گوید: سمره بن جندب که جانشین زیاد بن ابیه در بصره بود، در بامداد یک روز چهل و هفت نفر از بستگان مرا کشت که همگی حافظ قرآن بودند. (6)

کرامات و قانون علیت

پدیده های جهان محکوم به یک سلسله قوانین ثابت و سنتهای لایتغیر الهی می باشند و خداوند متعال جهان را بر چهارچوب معینی قرار داده که گردش کارها هرگز بیرون از آن انجام نمی شود. «فلن تجد لسنة الله تبديلا» (7) ؛ «برای سنت خدا هیچ تغییری نخواهی یافت.»

با توجه به این مطلب ممکن است این سؤال در ذهن بوجود آید که آیا انجام معجزات و کرامات، نقض قانون علیت و سنتهای لایتغیر الهی نیست؟

ماتریالیستها و طرفداران جهان بینی مادی دچار چنین توهمی شده اند و از آنجا که بخشی از قوانین طبیعی جهان را که به وسیله علوم تجربی کشف گردیده، قانونهای واقعی و منحصر فرض کرده اند، معجزات و کرامات را نقض قانون طبیعت پنداشته اند. اما با کمی دقت و تتبع روشن می شود که نه قوانین آفرینش استثناءپذیر است و نه کارهای خارق العاده استثناء در قوانین آفرینش و سنتهای الهی است.

اگر در برخی موارد در سنتهای جهان تغییراتی مشاهده می شود، آن تغییرها معلول تغییر شرائط است و بدیهی است که هر سنتی در شرایط خاصی جاری است و با تغییر شرائط، سنتی دیگر جریان می یابد، پس اگر مرده ای به طور اعجاز زنده می شود و یا فرزندی همچون عیسی بن مریم علیهما السلام بدون پدر متولد می شود، برخلاف سنت الهی و قانون جهان نیست؛ چراکه بشر همه سنتها و قانونهای آفرینش را نمی شناسد و همین که چیزی را بر ضد قانون و سنتی که خود آگاهی دارد می بیند، می پندارد که برخلاف قانون و سنت الهی و نوعی استثناء و نقض قانون علیت است، در حالی که آنچه را به عنوان قانون می شناسد، قشر قانون است نه قانون واقعی. آنچه را که علوم بیان کرده است، در شرائط مخصوص و محدودی صادق است و زمانی که با اراده یک پیامبر یا ولی خدا کاری خارق العاده انجام می گیرد، شرائط عوض می شود، یعنی روح نیرومند و پاک و متصل به قدرت لایزال الهی شرائط را تغییر می دهد. به عبارت دیگر، عامل و عنصر خاصی وارد میدان می شود، بدیهی است در

شرائط جدید که از وجود عامل جدید یعنی اراده نیرومند و ملکوتی ولی حق ناشی می شود، قانون دیگری حکم فرما می گردد . (8)

علامه بزرگوار طباطبایی قدس سره در این باره می نویسد: همه امور خارق العاده ... به مبادی نفسانی و اسباب ارادی مستند اند چنان که در کلام خداوند به آن اشاره شده است، و کلام خداوند به این امر صراحت دارد که مبادی و اسباب ارادی موجود نزد انبیاء و رسولان و مؤمنین بر تمام اسباب در جمیع حالات برتری دارد . خداوند متعال می فرماید: «و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون» (9) ؛ «و همانا عهد ما درباره بندگان که به رسالت فرستادیم سبقت گرفته است که البته آنها بر کافران، فتح و پیروزی یابند و همیشه سپاه ما (بر دشمن) غالبند .»

و از این مطالب می توان نتیجه گرفت که این مبدا برتر و غالب، امری ماورای طبیعت و ماده است. (10) اینک به برخی از کرامات امام حسن مجتبی علیه السلام می پردازیم:

وسعت علم در کودکی

حذیفة بن یمان نقل می کند که روزی بر بلندای کوهی، درمجاورت پیامبر بودیم و امام حسن علیه السلام که کودکی خردسال بود، با وقار و طمانینه در حال راه رفتن بود . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «ان جبرئیل یهدیه و میکائیل یسده و هو ولدی والطاهر من نفسی و ضلع من اضلاعی هذا سبطی و قرۃ عینی بابی هو؛ همانا جبرئیل او را همراهی می کند و میکائیل از او محافظت می نماید و او فرزند من و انسان پاکی از نفس من و عضوی از اعضاء من و فرزند دختر و نور چشم من است . پدرم فدای او باد .» پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و ما هم ایستادیم، ایشان به امام حسن علیه السلام فرمود: «انت تفاحتی و انت حبیبی و مهجة قلبی؛ تو ثمره من و محبوب من و روح و روان منی .» در این هنگام یک مرد اعرابی به سوی ما می آمد، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: مردی به سوی شما می آید که با کلامی تند با شما سخن می گوید و شما از او بیمناک می شوید . او سؤالهایی خواهد پرسید و در کلامش درشتی و تندی است .

اعرابی نزدیک شد و بدون اینکه سلام کند گفت: کدام یک از شما محمد است؟ گفتیم: چه می خواهی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «مهلا؛ آهسته (ای اعرابی) .» او که از این برخورد، پیامبر صلی الله علیه و آله را شناخت گفت: «یا محمد! لقد كنت ابغضک و لم ارك والآن فقد ازددت لک بغضا؛ ای محمد! درگذشته کینه تو را به دل داشتم ولی تو را ندیده بودم و الآن بغضم سبت به تو بیشتر شد .»

پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم کردند، ما خواستیم به اعرابی حمله کنیم که آن حضرت با اشاره ما را منع فرمودند . اعرابی گفت: تو گمان می کنی پیامبری؟ نشانه و دلیل نبوت تو چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ان احببت اخبرک عضو من اعضائی فیکون ذلک اوکد لبرهانی؛ اگر دوست داشته باشی عضوی از اعضاء

من به تو خبر دهد تا برهانم کامل تر شود .»

اعرابی پرسید: مگر عضو می تواند سخن بگوید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نعم، یا حسن قم؛ آری، ای حسن! برخیز .» آن مرد امام حسن علیه السلام را به خاطر کودکیش، کوچک شمرد و گفت: پیامبر فرزند کوچکی را می آورد و بلند می کند تا با من تکلم کند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «انک ستجده عالما بما ترید؛ تو او را به آنچه اراده کرده ای دانا خواهی یافت .» امام حسن علیه السلام شروع به تکلم کرد و فرمود: «مهلا یا اعرابی!

ما غبیا سالت وابن غبی	بل فقیها اذن و انت الجهول
فان تک قد جهلت فان عندی	شفاء الجهل ما سال السؤل
و بحرا لاتقسمه الدوالی	تراثا کان اورثه الرسول؛

آرام باش ای اعرابی! تو از انسان کند ذهن و فرزند شخص کند ذهن سؤال نکردی، بلکه از یک فقیه و دانشمند سؤال کرده ای ؛ ولی تو جاهل و نادانی .

پس اگر تو نادانی، همانا شفای جهل تو نزد من است؛ زمانی که سؤال کننده ای سؤال کند . دریای علمی نزد من است که آن را با هیچ ظرفی نمی توان تقسیم کرد و این ارثی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از خود به جای گذاشته است .»

سپس فرمودند: «لقد بسطت لسانک و عدوت طورک و خادعت نفسک غیر انک لاتبرح حتی تؤمن ان شاء الله؛ هر آینه زیانت را باز کردی و از حد خود فراتر رفتی و خود را فریفتی، ولی از اینجا نمی روی مگر اینکه ایمان می آوری، اگر خدا بخواهد .»

بعد از آن، امام علیه السلام جزء به جزء وقایعی را که برای او اتفاق افتاده بود، بیان کرد و فرمود: «شما درمیان قومتان اجتماع کردید و گمان کردید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندی ندارد و عرب هم از او بیزار است، لذا خون خواهی ندارد و تو خواستی او را بکشی و نیزه ات را برداشتی، ولی راه بر تو سخت شد، در عین حال از تصمیم خود منصرف نشدی و در حال ترس و واهمه به سوی ما آمدی . من به تو از سفرت خبر می دهم که در شبی صاف و بدون ابر خارج شدی، ناگهان باد شدیدی وزیدن گرفت و تاریکی شب بیشتر شد و باران شروع به باریدن کرد و تو با دلتنگی تمام باقی ماندی و ستاره ای در آسمان نمی دیدی تا بواسطه آن راه را پیدا کنی»

مرد عرب با تعجب گفت: «من این قلت یا غلام هذا، کانک کشفتم عن سوید قلبی و لقد کنت کانک شاهدتني و ما خفی علیک شیء من امری و کانه علم الغیب؛ ای کودک! این خبرها را از کجا گفتی؟ تو از تاریکی و سیاهی قلب من پرده برداشتی، گویا تو مرا نظاره کرده بودی و از حالات من چیزی بر تو مخفی نیست؛ چنان که گویی این علم غیب است .»

سپس آن مرد به دست امام حسن علیه السلام مسلمان شد و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مقداری قرآن به او آموخت و او از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه گرفت و به سوی قوم و قبیله خود بازگشت و عده ای را به دین اسلام وارد کرد .

بعد از آن، هر موقع که امام حسن علیه السلام را می دیدند، خطاب به ایشان می گفتند: «لقد اعطی مالم یعط احد من الناس؛ همانا به امام حسن علیه السلام نعمتی عطا شده که به احدی داده نشده است. (11)»

میوه دادن درخت خشکیده

روزی امام حسن علیه السلام برای عمره به سوی مکه عظیمت کردند . در این سفر، فرزند زبیر ایشان را همراهی می کرد . در طول مسیر، در مکانی؛ زیر یک درخت خرماي خشکیده به استراحت پرداختند. ابن زبیر به امام علیه السلام عرض کرد: «لو کان فی هذا النخل رطب اکلناه؛ ای کاش این درخت، خرماي تازه داشت و از آن می خوردیم .» امام علیه السلام فرمودند: «او انت تشتهی الرطب؛ آیا تو به خرماي تازه اشتهايی داری؟» او گفت: آری . امام حسن علیه السلام سر را به سوی آسمان بلند نمودند و دعایی خواندند . در این هنگام درخت، سبز شد و پر از برگ گردید و دارای خرماي فراوانی شد و یاران ایشان از آن درخت بالا رفتند و خرماي زیادی چیدند . (12)

آگاهی از غیب

از معجزات و کراماتی که تمام ائمه علیهم السلام از آن بهره مند بودند، علم غیب و آگاهی از اموری است که بر دیگران مخفی می باشد، و در تاریخ موارد متعددی از ائمه معصومین علیهم السلام در این باره مطالبی نقل شده است . در مورد امام حسن علیه السلام نیز مواردی نقل شده که از غیب حوادثی را خبر می دادند . ازباب نمونه به یکی از آن موارد اشاره می کنیم:

در سفری امام حسن علیه السلام با پای پیاده به سوی مکه حرکت می کرد . در میانه راه پای مبارک آن حضرت ورم نمود و شخصی به ایشان عرض کرد: «لو رکبت لیسکن عنک هذا الورم؛ ای کاش سوار مرکب می شدید تا این ورم (پای) شما تسکین پیدا کند .» امام علیه السلام فرمودند: «کلا و لکنا اذا اتینا المنزل فانه یستقبلنا اسود معه دهن یصلح لهذا الورم فاشتروا منه و لاتماسکوه؛ هرگز! (سوار بر مرکب نمی شوم) و لکن وقتی به منزلگاه (بعدی) رسیدیم، شخص سیاه پوستی نزد ما می آید که روغنی دارد و برای (درمان) این ورم خوب است، روغن را از او بخرید و نسبت به او بخل نورزید .»

یکی از غلامان به ایشان عرض کرد: بعد از این منزل منزلی که شخص سیاه پوستی در آن باشد وجود ندارد تا برای شما روغن بخریم .

امام فرمودند: «آری چنین کسی را خواهیم یافت .» پس از آنکه مقداری راه پیمودند، شخص سیاه پوستی جلوی آنها آمد، امام علیه السلام فرمود: آن سیاه پوست نزد شماست، روغن را از او بخرید .

آن شخص سؤال کرد: این روغن را برای چه کسی می خواهید؟ شخصی گفت: برای حسن بن علی علیهما السلام . آن سیاه پوست گفت: مرا نزد او ببرید . پس از آنکه او به نزد امام علیه السلام آمد، عرض کرد: «یا بن رسول الله!

انی مولاک لاأخذ ثمننا و لکن ادع الله ان یرزقنی ولدا سويا ذکرا یحبکم اهل البیت؛ ای فرزند رسول خدا! من غلام تو هستم و پول این روغن را نمی گیرم . لکن از خدا بخواه که فرزند سالم پسری به من عطا کند که دوستدار شما

اهل بیت باشد .» بعد از آن به برکت دعای امام علیه السلام آن شخص دارای چنین فرزندی شد . (13)

خبردادن از شهادت خویش

روزی امام حسن علیه السلام به فرزندان و بستگان خویش فرمود: «انی اموت بالسم؛ من با سم به شهادت می رسم .» اهل بیت ایشان پرسیدند: چه کسی به شما سم خواهد داد؟ فرمودند: «جاریتی او امراتی ؛ کنیزم یا همسرم .» به او عرض کردند: «اخرجها عن ملکک علیها لعنة الله؛ او را - که لعنت خدا بر او باد - از ملک خویش خارج سازید .»

امام علیه السلام فرمودند: «هیئات من اخراجها و منیتی علی یدها؛ هرگز چنین نمی کنم و حال آنکه آرزوی من به دست او محقق می شود .» . «ما لی منها محیص و لو اخرجتها ما یقتلنی غیرها کان قضاء مقضیا و امرای واجباً من الله؛ مرا گریزی از این شهادت نیست و اگر او را خارج کنم کسی غیر از او نیست که مرا بکشد (درحالی که) شهادت من قضای حتمی و امر واجبی از ناحیه خداوند است .»

چند روزی از این خبر نگذشته بود که معاویه (لعنة الله علیه) همسر آن حضرت را فریب داد و به واسطه او، آن حضرت را به شهادت رساند . امام علیه السلام در هنگام شهادت به همسرش چنین فرمود: «یا عدوة الله! قتلتنی قاتلک الله اما والله لاتصیین منی خلفا و لاتتالین من الفاسق، عدو الله خیرا ابدا؛ ای دشمن خدا! تو مرا کشتی، خدا تو را بکشد، آگاه باش که به خدا سوگند! از من فرزندی باقی نخواهی گذاشت و از (معاویه) فاسق و دشمن خدا به تو خیری نخواهد رسید .» (14)

پی نوشت ها :

- (1) اصول کافی، کلینی، دارالاضواء، ج 1، ص 461؛ بحارالانوار، مجلسی، دار احیاء التراث العربی، ج 44، ص 134 .
- (2) الامالی، شیخ صدوق، مؤسسة الاعلمی، ص 116 ؛ بحارالانوار، همان، ج 43، ص 238 .
- (3) مناقب ابن شهر آشوب، طبع حیدریه، ج 3، ص 172؛ بحارالانوار، همان، ج 44، ص 135 .
- (4) مصنفات مفید قدس سره، الارشاد، ج 11، ص 5؛ مناقب ابن شهر آشوب، همان، ج 3، ص 202؛ بحارالانوار، همان، ج 44، ص 135 .
- (5) شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، داراحیاءالکتب العربیة، قاهره، ج 1، ص 43 - 45 .
- (6) تاریخ طبری، دارالقاموس الحدیث، ج 6، ص 132 .
- (7) فاطر/42 .
- (8) مجموعه آثار، شهید مرتضی مطهری قدس سره، ج 1، ص 138 .
- (9) الصافات/171 - 173 .
- (10) المیزان، علامه طباطبائی، اسماعیلیان، ج 1، ص 80 .
- (11) بحارالانوار، مجلسی، همان، ج 43، ص 333 - 335 .
- (12) مدینة المعاجز، چاپ قدیم، ص 207؛ مناقب ابن شهر آشوب، همان، ج 3، ص 173 .

(13) مناقب ابن شهر آشوب، همان، ج 3، ص 174؛ مدينة المعاجز، چاپ قديم، ص 206؛ بحارالانوار، همان، ج 43، ص 324 .

(14) مناقب ابن شهر آشوب، همان، ج 3، ص 175 .